



کدامین قصه دیروز

♦ آریلا علی پور

چه در اندیشه‌ام جاریست
هزاران نقطه‌ی مبیع

که هر یک یادگار سالها آشفته بازار است
و ترسیم خیال انگیز بایدها
نیایدها

نبودن‌ها و بودن‌ها
چرایی‌های فرداها

کدامین قصه‌ی دیروز را امروز می‌فهمم
کدامش حرف فرداهاست

منم آن کودک پویا و سرشار از تمناها
که با دستان کوچک
روی بام آرزوهایش

قدمهایی به پهنای افق دارد
و اکنون باز می‌بیند
جوانی در دل دیروز

منم اندیشه‌ی پیشینیان
آنان که می‌گفتند

بیاموزش هر آن چیزی که می‌دانی

ز بایدها و شایدها
نبودن‌ها و
بودن‌ها
چرایی‌های فرداها

فریاد پریشان

✍ مهناز بهاری

پریشان از درون فریاد می‌کرد

فسیل ماهیان را یاد می‌کرد

پریشان در دلش آتش به پا شد

همه دریاچه چون ماتم‌سرا شد

کویبر است این پریشان آب آن کوی؟

کجا رفته است آن شور و هیاهو؟

درون سینه‌اش تالاب جا داشت

هزاران مرغ و ماهی در شنا داشت

مسافر خسته‌ها را او مکان بود

کنار برکه‌اش تسکین جان بود

پریشان، آب تو شیرین‌تر از جان

بیدی دریاچه‌ی شیرین ایران

پریشان، گوهر و الماس بودی

صفای روح عام و خاص بودی

پریشان، رود کم، آه از دل تو

تکرند هیچ حل مشکل تو

کشیدند آنچه را سرمایه‌ات بود

به وقت خشکسالی مایه‌ات بود

پریشان گیسوانش تاب می‌داد

تن مرغابیان بر آب می‌داد

دگر مرغان زیبایت پریدند

نشان از آب دریایت ندیدند

کنون ماندست از تو یادگاری

زمین خشک و دلتنگی که داری



ناگفته‌ها

✍ سارا فارسی‌مدان

۱- کوزه‌گر باید بسازد کوزه‌ی بشکسته را

دست یغما برده است آن کوزه‌ی پیوسته را

۲- در کردار و گفتار و پندار خویش نکته سنج باش تا در هر دو
جهان جایگاهت محفوظ باشد.

۳- حقیقت اصل و ذات هر انسانی همانند ریشه می‌ماند. اگر آن
را به درستی پرورش دادی به بار می‌نشیند و اگر به راه خلاف و
کژ هدایتش کردی، نتیجه‌اش جز بی‌نمیری و ضرر و زیان نیست.

۴- اراده‌ات را قوی و پایدار کن تا به هر آنچه می‌خواهی برسی.
همان طور که نیکان گفته‌اند خواستن، توانستن است.

۵- حیا، پرده‌ی حرمت و احترام است. اگر این پرده کنار زده
شود، عاقبتش جز بی‌شرمی نیست.

۶- ناسپاسی و کفران نعمت باعث خشم خداوند و بسته شدن در
محبت او بر روی تو و امثال تو می‌شود.

۷- کینه جویی و انتقام بر کسی که بر او غضب داری، باعث کور
شدن چشمانت و سیاهی دلت می‌شود. پس برای نرم کردن دلت
خونسرد و متکی به نفس باش و آرامشت را حفظ کن تا آتش
درونت خاموش شود.

۸- گنج انسان همان دانشی است که آموخته و در اعماق
وجودش ذخیره کرده، نه مال و ثروت و شهرت

۹- همان طور که زنبور عسل، شیر گل را می‌مکد، عشق نیز
شیره‌ی جان را می‌گیرد.

۱۰- بخل و کینه و خود کم بینی، عصای دست انسان نیست،
بلکه آنها باعث می‌شوند که تمام زمین‌ها برای تنها ماندن انسان
از خویشتن و دیگران و ایزد یکتا به وجود آید.



زندگی شورشید

✍ سعیده بهره‌دار

با صدای سوت قطار چشمانم را باز می‌کنم، هیچ چیز به چشم
نمی‌خورد به جز تنهایی و بی‌کسی، که حال به هیولایی تبدیل
گردیده است و خود را جلوی دیدگانم به نمایش می‌گذارد.

به خود نهیبی می‌زنم و به خود می‌آیم. و آن زمان است که از
خود می‌پرسم: چرا همیشه در تنهایی به سر می‌بری، چرا
غمگینی؟

و آنگاه تصمیم می‌گیرم که شاد بمانم، شاد، شاد، شاد.

ناگهان خوابی مرا دربر می‌گیرد.

وقتی چشمانم را می‌گشایم، خود را مثال پرستویی می‌بینم که
در آسمان به غروب نشسته،

با دسته‌ای از پرستوها، بر روی دریای موج

به پرواز درآمده و به روشنایی‌های

امروز، فردا و فرداهای دیگر خود می‌اندیشد.

و زندگی خورشیدی را از سر می‌گیرد.

نقد و بررسی کتاب «گردان ابودر»



کتاب است و البته اگر عکس‌ها بیشتر بود، مفیدتر می
نمود. مقدمه با نیاش زیبایی آغاز شده است: الهی! خواندی،
تاخیر کردم؛ فرمودی تقصیر کردم.
الهی! اگر گویم، ثناء تو گویم؛ و اگر جویم، رضای تو
جویم.
و سپس در اهمیت دفاع مقدس و تاریخ آن که نباید به
فراموشی سپرده شود.
با همه محاسن، کتاب از نظر صوری اشکالات کوچکی هم
دارد که امید است در چاپ‌های بعدی مورد توجه قرار
گرفته و تصحیح شود:

الف - صرفه جویی افراطی در صفحات نخستین کتاب:
«بسم الله الرحمن الرحیم»، عنوان، شناسنامه و تقدیم، هر
کدام در برگ جداگانه و در صفحه زوج بیاید، بهتر است.
اغلاط املائی که گرچه زیاد نیست، اما بهتر است اصلاح
شود؛ از جمله: دو بار در فهرست، کلمه «هلیم» با «ح»
نوشته شده است، یا توجه به این که هلیم فارسی است، یا
«ه» صحیح می‌باشد. و در صفحه ۱۵۰ کلمه لحظه، که
«لحظه» نوشته شده است و...
خاطرات اگر بر اساس تاریخ وقوع آن مرتب می‌شد، شاید
بهتر بود.

با عرض خسته نباشید و دست مریزاد به نویسنده گرامی و
همسرشان که خود فرزند شهید بوده و در جمع آوری
کتاب وی را همراهی نموده، چند خاطره از کتاب می-
آورم و خوانندگان را به مطالعه اصل کتاب توصیه می‌کنم:

۱- **دلالت بذار تو نویبت:**
در گردان ابودر بچه‌های شیرین زبان و دوست داشتنی
بسیار بودند. یکی از آن‌ها جمشید روایی بود. فردی شجاع
و در عین حال بی‌ادعا. از کسانی که با خوش زبانی و
مهربانی توانسته بود، دوستان بسیاری گرد خود جمع
کند. کلا هر کجا حضور داشت، دور و برش شلوغ بود. از
جمله شوخ طبعی‌های او این بود که وقتی رزمندگان با او
می‌رسیدند با توجه به شناختی که از طبیعتش داشتند،
می‌گفتند: «برادر ما رو هم دعا کن» او هم به شوخی
می‌گفت: «دلالت بذار تو نویبت» [دلی: جلب روغن] (۴)

۲- **از عبادت زیاد غش کرده:**
آسایشگاه محل آسایش، رفع خستگی، استراحت و
خوابیدن بود؛ اما نه در هر وقت و نه در هر زمانی. گاهی
پیش می‌آمد که تعدادی از بچه‌ها به دلیل کار و فعالیت
زیاد خسته و کوفته بودند و خارج از وقت خواب، در
محیط آسایشگاه، نشسته به خواب می‌رفتند. حتی بعضی
صدای خرناسه شان هم بلند می‌شد.

این خود سوژه‌ای می‌شد برای شوخی و خنده بقیه بچه‌ها.
یکی می‌گفت: «نگا کتین بنده ی خدا از عبادت زیاد غش
کرده»

۱- فریاد پریشان. گردان ابودر. مقدمه، ص ۱۴
۲- همان، ص ۱۸
۳- همان، ص ۱۹
۴- ستوده نیا، ۱۳۹۰: ۳۳
۵- همان، صفحه ۷۷
۶- فریاد پریشان، ۱۳۹۰: ۱۵۶

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال
نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

